سال ۱۳۷۹؛ حضور رهبر معظم انقلاب در منزل آیت‌الله‌مصباح یزدی، قم

khamenei.ir

■ ادامه از صفحه ۱۷

تازه درآنجا اگربتواند خدمت امام برسد، معلوم نبود بتواند حرفش را بزند یا نه. به این آسانی‌ها نبود. همین‌هایی که این کار را کردند که این نامه رسید و منتشر شد در اینجا، بعد از سال‌ها محقق شد جلوترش مکاتباتی بود؛ مرحوم آقای مطهری نامه نوشتند و دیگران نوشتند. ولی آنکه آمد، فصل الخطاب بود؛ صریح بود که درباره مارکسیست‌هاست... نسبت به دیگران چیزی نفرمودند. نسبت به دیگران هم سؤال می‌کردند که مثلاً فلان اشخاص، انحرافی دارند. خود مرحوم آقای مطهری هم نامه‌ای در این زمینه برای امام نوشتند اما نشنیدم که امام جواب صریحی راجع به اشخاص دیگر داده باشند.

به هرحال، در این میان یکی از مراکزی که مرکز فعالیت‌های سیاسی- دینی به حساب می‌رفت، حسینیه ارشاد بود و بنیانگذارانش اغلب از جبهه ملی بودند و نهضت آزادی. نهضت آزادی هم جزء جبهه ملی بود. چون نهضت آزادی‌ها از این گروه‌های مسلمان بودند، از اسلام هم دم می‌زدند و واقعاً بنیانگذاران شان اهل نماز و روزه و عبادت و مانند اینها بودند،.واقعاً معتقد بودند. از آقای مطهری واشخاص مختلفی دعوت می‌کردند. یادم هست از مرحوم آقای فلسفی هم در حسینیه ارشاد دعوت کردند که سخنرانی کنند ولی بیش از همه از آقای مطهری دعوت کردند. ایشان یک نحو.کأنه رکنیت پیدا کرد در آنجا. غیر از سخنرانی، در آنجا اصلاً حضور پیدا می‌کردند؛ در برنامه‌ریزی‌هایشان مشارکت می‌کردند. یک نوع تبعیت از دستور ایشان می‌کردند در مسائل دینی. به هرحال آقای مطهری را تا یک حدی قبول داشتند. مرحوم آقای مطهری از چند جهت شریعتی را می‌شناختند؛ اولاً اینکه مشهدی بود و در آنجا سابقه‌اش را داشتند. پدرش در آنجا جلسات تفسیر قرآن و دیگر سخنرانی‌ها داشت، به اصطلاح دانشگاهی روشنفکر مسلمان تلقی می‌شد. تفسیرش هم معروف است چند بار هم چاپ شده.

غالباً آن جمع از نظر سیاسی طرفدار دکتر مصدق بودند. البته آن وقت طرفدار دکتر مصدق بودن عیب زیادی نبود؛ یک جبهه‌ای بود در مقابل شاه. سیاسیونی که مخالف شاه بودند، غالباً طرفدار دکتر مصدق بودند. مصدقی که ما حالا می‌شناسیم و اینکه امام فرمودند که او هم مسلم نبود، آن مصدق در آن زمان این‌جوری شناخته شده نبود؛ یک شخصیت سیاسی ضددیکتاتوری ـ شاید ـ ملی بود. بله، این آقایان هم طرفدار مصدق بودند از نظر سیاسی. آقای دکتر شریعتی هم از مشهد رفت پاریس برای اینکه دکترایش را در آنجا بگذراند از همانجا هم ایشان مقالاتی می‌نوشت... گاهی هم حتی کتاب‌هایی را همان وقت نوشته بود چاپ کردند؛ از جمله ـ حالا حافظه‌ام ضعیف است و اسمش یادم نیست. کویر بود. مجموعه مقالاتی که در کویر چاپ شد، اینها را در پاریس نوشتند.

ایشان که از آنجا برگشت، هم پدرش و هم جمع اطراف به مصدقی‌ها انتساب داشتند خودش هم گرایش سیاسی داشت. بعد سخنرانی‌هایی در جلسات مذهبی در دانشگاه و جاهای دیگر در مشهد داشت که در بین دانشگاهیان گل کرد؛ چون طوری بود که دانشگاهیان معمولاً صحبتی از دین و اسلام و امثال آن نمی‌کردند. ایشان به‌عنوان کسی که طرفدار دین و اسلام هست و پدرش هم اصلاً به‌همین مسائل معروف و شناخته شده بود. تفسیر قرآن وی گل کرد و بچه‌های مسلمان دانشگاهی به ایشان علاقه‌مند شدند. ایشان ویژگی‌های خاصی داشت که برای جوانان جاذبه داشت، سخنرانی‌های خیلی جالبی داشت، اطلاعاتش خیلی وسیع بود، ادبیات خوبی داشت، قلم خوبی داشت. بعد کم‌کم بچه‌های دانشگاه تهران از ایشان دعوت کردند که بیاید تهران هم سخنرانی کند. بالاخره پایش به تهران هم باز شد. از حسینیه ارشاد هم از ایشان دعوت کردند که سخنرانی کند. مرحوم آقای مطهری وقتی دیدند که این ویژگی‌ها در ایشان هست، به این فکر افتادند که ایشان را جذب کنند ـ به‌خاطر همان گرایش اسلامی که دارد. بحث‌های اسلام‌شناسی و دیگر موضوعات مربوط به دین و مذهب مطرح می‌کند. آن کتاب اسلام‌شناسی هم در درس‌های دانشگاه مشهد بود. ایشان[۲] خواستند که به اصطلاح روی ایشان[۳] کار بکنند تا اشتباه‌ها و ضعف‌هایی که دارد ترمیم بشود، یک عنصر مفیدی بشود. با این جاذبه‌هایی که دارد، تأثیری که در جوان‌ها دارد، اگر آن عیب‌هایش هم برطرف بشود. نیروی خوبی خواهد بود. ایشان یک شخصیت چند بُعدی بود؛ از یک نظر یک نویسنده با سبک خاصی که جاذبه داشت، از یک طرف سخنران خوبی بود، سخنرانی‌اش خیلی گیرایی داشت؛ از یک نظر به‌عنوان یک اسلام‌شناس شناخته می‌شد... یک مسلمان روشنفکر بود که برای دانشگاهیان جاذبه داشت. از لحاظ سیاسی هم ضد سلطنت بود و به اصطلاح ملی‌گرا بود، طرفدار مصدق و جبهه ملی بود. کسانی که به ایشان علاقه‌مند می‌شدند غالباً تحت تأثیر جاذبه سخنرانی‌اش قرار می‌گرفتند... دیگر همه ابعادش را یکجا می‌پذیرفتند. طبیعی هم هست. عموم مردم همین‌جور هستند؛ وقتی تحت تأثیر یک شخصیتی قرار می‌گیرند که ممتاز است، دیگر همه چیز را یکجامی‌بینند.

■ نکات منفی‌اش آیا با تبلیغات پوشانده می‌شد یا نه، مردم نمی‌دانستند؟

بله، حالا قضاوت کردن مشکل است ولی آن اندازه‌اش را که مسلماً هست عرض می‌کنم. به طور طبیعی وقتی یک شخصیتی - یک استاد دانشگاهی - در یک شرایطی که دانشگاه یا طرفدار سلطنت بود یا دانشجویان و برخی مارکسیست بودند، آنهای دیگر که بی‌تفاوت بودند، اثری از آنها ظاهر نیست؛ آنهایی که سرشناس بودند در دانشگاه استادان یا نوکرهای شاه بودند یا ضد شاه و طرفدار مارکسیسم. عرض کردم جبهه ملی هم بود که به هرحال ضد شاه بودند. کسی که از دانشگاهیان ضد شاه می‌شد، دنبال یک الگویی می‌گشت. شریعتی الگوی خوبی بود برای جوان‌ها؛ جاذبه خوبی داشت. مخصوصاً طرفداری از اسلام هم می‌کرد. سخنرانی‌هایی درباره امیرالمؤمنین - صلوات‌الله‌علیه - می‌کرد، در رابطه با حضرت زهرا(س) کتابی نوشت... اینها جاذبه داشت و می‌شد یک ایده‌آل. بعد که ایشان آمد در تهران ساکن شد و مقیم شد، به اصطلاح دیگر بهایی به حرف‌های آقای مطهری و موقعیت ایشان نمی‌داد؛ خودش دیگر شد یک شخصیت مستقل و گاهی به نصایحی که بعضی از افراد به ایشان می‌کردند، دیگر خیلی اهمیتی نمی‌داد. آن هم یک مقدار طبیعی بود؛ یک جوانی وقتی اینچنین دانشگاهیان به او علاقه‌مندند، حتی مردم عادی هم برایش سر و دست می‌شکنند برای سخنرانی‌اش، حتی از اینجا[۴] اشخاص بزرگی از خود قم بلند می‌شدند می‌رفتند برای سخنرانی ایشان، خوب گل می‌کرد. از بزرگان نمی‌خواهم اسم ببرم؛ بعضی‌هایشان از دنیا رفتند. خدا رحمت‌شان کند. طلبه‌ها زیاد می‌رفتند پای سخنرانی ایشان. یک کسی وقتی خودش را این‌جوری می‌بیند دیگر نمی‌آید در مقابل یک آخوند سرخم بکند و بگوید شما درست می‌گویید. طبیعی است این مقدار؛ مگر اینکه یک کسی خیلی خودساخته باشد.

ایشان همین‌طور که در حرف‌های سیاسی و دیگر بیانات حرف‌های جاذبی داشت، روی سلیقه خودش مسائل دینی را توجیه و تحلیل می‌کرد و نظر می‌داد؛ مخصوصاً از یک طرف تحت تأثیر روشنفکران و نویسندگان به اصطلاح ملی‌گرای عرب واقع شد - چون این گرایش روشنفکری در مصر قبل از ایران مطرح شده بود. بعد هم نمونه‌هایی در عراق. در اینجا حکومت مقتدر شاه بود و به اصطلاح نفوذ امریکا؛ این چیزها خیلی رشد نمی‌کرد اما در مصر و بعضی کشورهای اسلامی دیگر، این حرکت‌ها وجود داشت. مثلاً در الجزایر حرکت ضد استعماری قبل از ایران شروع شد. اوایل، نهضتی که در ایران شروع شد، به‌عنوان الگو در الجزایر مطرح می‌شد؛ از نویسندگان الجزایری و شخصیت‌های آنها. اتفاقاً ایشان هم در پاریس با بعضی از بچه‌های الجزایری ارتباط داشت. بالاخره در مسائل مذهبی هم ایشان یا از آنها نظرهایی می‌گرفت یا خودش شخصاً نظرهایی می‌داد. دیگر خیلی اعتنا نداشت به اینکه علما و مراجع چه می‌گویند و گاهی هم حتی نظر دیگران را نقد یا رد می‌کرد. به هرحال، دیگران هم تابع جَو بودند. در آن روز از یک طرف مسأله مبارزه مسأله روز بود؛ مسأله‌ای که حیاتی بود برای کشور. کسانی به خاطر اینکه الان مسائل اختلافی سر چیزهای دیگر مطرح نشود تا به نهضت ضربه نزند، با ایشان هم مماشات می‌کردند. بالاخره آقای مطهری کم‌کم به این نتیجه رسیدند (حالا به تعبیر بنده، این تعبیر را خود ایشان نکردند) که مثلاً ایشان قابل اصلاح نیست و هر چه نصیحت کردند اثر نکرد. در یک جریانی که من یادم هست، بعد از اینکه مرحوم آقای بهشتی از آلمان برگشتند، در جلسه‌ای با چند نفر از روحانیون و فضلا و علما درباره شذوذات و اشتباهات آقای شریعتی بحث کردند. این شذوذ یا اشتباهات، هم راجع به مسائل اصول دین ، هم راجع به مسائل اصول مذهب ، هم راجع به فقه و هم راجع به مسائل سیاسی بود. در همه جا به هرحال ایشان یک لغزش‌هایی داشت. بالاخره بعد از مذاکراتی، این را خود آقای بهشتی بنا گذاشتند و به نظرم فرمود و تصمیم گرفتند که به آسیدعلی آقا (مقام معظم رهبری که آن وقت ایشان می‌گفت آسیدعلی آقا) پیغام دهند به شریعتی درباره رفتاری که شما می‌کنید (بیشتر تکیه روی هجمه‌هایی بود که به روحانیت می‌کرد) غیر از اینکه در مطالب دیگری راجع به مسائل فکری اشتباهاتی داشت.

■ چرا آیت‌الله خامنه‌ای انتخاب شدند؟

به‌خاطر اینکه همشهری بودند. ایشان معروف بود. کسانی که ضد شاه بودند همه با هم ارتباط داشتند؛ ایشان با مصدقی‌ها هم ارتباط داشتند... آن وقت فقط آن را که امام نهی کردند گفتند که از مارکسیست‌ها حسابتان را جدا کنید. به‌همان دلیلی که مرحوم آقای مطهری با شریعتی ارتباط داشتند ولی ایشان ارتباط نزدیک‌تر داشتند. ایشان مدت‌ها در مشهد بود و آشنایی‌شان نیز بیشتر بود. پدرشان هم بود - که عرض کردم سابقه پدر ایشان را و موقعیت ایشان - اما دقیقاً چه اندازه ارتباط داشتند من نمی‌دانم.

■ چون آن زمان... روشنفکر هم بودند...

بله، احتمالاً در پایه همین حدس بود که به‌خاطر ارتباطی که با جوان‌ها داشتند، دیگر نمی‌خواستند مخالفت بکنند... اختلاف می‌شد و لطمه می‌خورد. به هرحال آقای بهشتی نقل کردند که ما تصمیم گرفتیم توسط آسیدعلی آقا به دکتر شریعتی پیغام بدهیم که این کاری که شما می‌کنید علیه روحانیت، صددرصد به نفع دستگاه و به نفع استعمارگران است و تو به دست خودت داری به دشمنان استعمار کمک می‌کنی... روحانیت بزرگ‌ترین دشمن استعمار است و تو داری آنها را می‌کوبی. عین عبارتش را درست یادم نیست اما مضمون‌اش این بود. این را خود آقای بهشتی برای من نقل کردند که ما این را به آقای آسیدعلی آقا پیغام دادیم که ایشان به شریعتی بگوید. از آن به بعد ایشان قول داد که دیگر با روحانیت مخالفت صریح نکند. یک سخنرانی هم بعدش کرد که در روحانیت کسانی هستند که قراردادهای استعماری امضا نکردند. یک تعریفی از روحانیت هم کرد. قبل از آن خیلی تعبیرهای زشتی به کار می‌برد. هر وقت یک مَثَل مسخره‌ای می‌خواست بزند به یک آخوند می‌زد. این داستان را آقایی که در شورای نگهبان بود، از آقای مهرپور(ایشان همشهری ما هستند و سابقه زیاد داشتیم با ایشان) ایشان برای من نقل کردند که گفت من پای سخنرانی شریعتی بودم در حسینیه ارشاد. وقتی یک مثل می‌خواست بزند می‌گفت یک طلبه‌ای بود که در مدرسه مروی زندگی می‌کرد. وقتی می‌خواست برود حمام می‌رفت قم حمام و می‌آمد. به او گفتند آخر تو بلند می‌شوی از اینجا می‌روی قم حمام، این چه حکمتی دارد؟ گفت برای اینکه حمام قم ارزان‌تر است؛ حمام تهران پنج ریال است، حمام قم دو ریال. گفتند آخه باید بیست و پنج ریال بدهی بروی قم؛ بیست و پنج ریال بدهی برگردی. اختلاف همان دو ریال است! گفت بالاخره حمامش ارزان‌تر است. این جور طلبه و آخوند و روحانیان را مسخره می‌کرد. اختلاف سلیقه‌ها در اینجا مطرح نیست؛ عمده این بود که آن مطالبی که به اساس فکر اسلامی ضرر می‌زد مطرح می‌کرد، خوب، از ایشان توقعی نبود؛ یک دانشجویی بود که چند سال پاریس رفته و برگشته بود. یک منتی هم سر مسلمانان داشت که من دارم از اسلام تعریف می‌کنم.

بالاخره ایشان کارش در حسینیه ارشاد گرفت و به جای اینکه آقای مطهری ایشان را اصلاح بکند، برعکس شد! این باعث شد که آقای مطهری از حسینیه ارشاد استعفا بدهند و ایشان مستقر شدند. نامه‌ای هست که مرحوم آقای مطهری برای امام نوشتند و چاپ شده که ایشان چنین حرف‌هایی زده و چنین کارهایی کرده و خیلی گله کردند. بله، این - به تعبیر شما - اشتباهات یا لغزش‌ها یا خطاهای ایشان آن‌قدر بالا گرفت که آقای مطهری هم خیلی نگران شد که این مطالب به اساس فکر اسلامی و شیعی لطمه می‌زنند. ایشان درباره احکام اسلام تقریباً همان چیزهایی را که مجاهدین می‌خواستند (یک نوع تاریخ‌مندی) برای احکام اثبات بکنند ولو احکام ضروری اسلام هم اگر بود با آن مخالفت می‌کرد. نمونه‌هایی دارد؛ درباره مثلاً حکومت اسلامی می‌گفت حکومت اسلامی حکومت دموکراسی است و پیغمبر هم علی را به‌عنوان حکومت نصب نکرد، کاندیدا کرد گفت به‌نظر من او خوب است ولی خوب مردم قبول نکردند و رأی ندادند. خب نشد نصیحت کرد اما علی به ولایت و امامت نصب نشد از طرف ایشان. در کتاب تشیع علوی و تشیع صفوی صریحاً هست که نظام حکومت اسلامی نظام دموکراسی است. مردم رأی دادند و چون مردم به خلفا رأی دادند حکومت اصلی مال آنها بود و خیلی چیزهای دیگر راجع به دنیا و آخرت. ایشان چندجا تصریح دارد که دنیا و آخرت دو منطقه جغرافیایی نیست. دنیا یعنی سود، آخرت یعنی ارزش؛ کسانی که طرفدار سود هستند دنیاطلب‌اند؛ و کسانی که به ارزش‌ها معتقدند آخرت طلب‌اند. آخرت یعنی ارزش. در چند جا به مناسبت‌هایی، یکی هم در پاورقی کتاب کویر است که درباره حر به‌نظرم یک فیلمنامه‌ای نوشته و ظاهراً به اسم خودش نیست. نفی می‌کند اختلاف بین

> آقای بهشتی نقل کردند که ما تصمیم گرفتیم توسط آسیدعلی آقا به دکتر شریعتی پیغام بدهیم که این کاری که شما می‌کنید علیه روحانیت، صددرصد به نفع دستگاه و به نفع استعمارگران است و تو به دست خودت داری به دشمنان استعمار کمک می‌کنی... روحانیت بزرگ‌ترین دشمن استعمار است و تو داری آنها را می‌کوبی

ماده و معنا و همچنین در دنیا و آخرت سود و ارزش را مطرح می‌کند؛ بعد آنجا دارد برخلاف آنچه متکلمان و نمی‌دانم فیلسوفان گفتند، می‌گوید دنیا و آخرت دو منطقه جغرافیایی نیست بلکه اختلاف سود و ارزش است و چیزهایی از این قبیل.

آقای مطهری یک احساس وظیفه کردند که این را به یک صورتی نشر بدهند؛ منتها گفت اگر من تنها بگویم مثلاً متهم می‌شوم که این رقابت است. بالاخره در بین شخصیت‌هایی که جنبه سیاسی داشتند گشتند مهندس بازرگان را پیدا کردند.

با مهندس بازرگان توافق کردند که نامه‌ای به اسم و امضای هر دو بزنند. در مقدمه‌اش نوشتند که برخلاف آنچه بعضی‌ها تصور می‌کنند، ما نمی‌گوییم که دکتر شریعتی سنّی هست یا - نمی‌دانم - از دین خارج شده ولی به هرحال اشتباهاتی دارد که ما اگر آنها را نگوییم مشمول آن آیه واقع می‌شویم که کسانی که کتمان می‌کنند آیات الهی را «اولئک یلعنهم‌الله و یلعنهم اللاعنون». برای اینکه مشمول این آیه نشویم، ما این حجت را تمام می‌کنیم. ایشان اشتباهاتی درباره مسائل دینی دارد و اینها بدعت است و خلاف. علاوه بر آقای مطهری، آن را مهندس بازرگان هم امضا کرد. البته بیشتر مقصود آن قسمت اولش بود که نفی اتهام تسنن و امثال آن از وی بشود. بالاخره توافق کردند و به این صورت این نامه آماده شد. در این جَو بود که ایشان سخنرانی‌هایی که در حسینیه ارشاد می‌کرد به اسم درس‌های اسلام‌شناسی (غیر از آن کتاب اسلام‌شناسی)، جزوه هایی به‌نام درس اسلام‌شناسی پخش می‌شد که سخنرانی‌هایش را به‌صورت یک جزوه در می‌آوردند؛ البته یکی دو تا از سخنرانی‌هایش را. شماره‌های زیادی من یادم است، تا شماره شانزدهمش را من دیدم؛ دیگر بعدش نمی‌دانم تا کجا ادامه پیدا کرد. دو سه تا کتاب دیگر هم در این زمینه از همین سخنرانی‌ها بعد به‌صورت کتاب چاپ شد؛ مثل کتاب چه باید کرد؟ شاید دیده باشید. در آنجا مشکلات کشور، مشکلات عالم اسلام و امثال آن را می‌گوید و بعد این سؤال را مطرح می‌کند که حالا در مقابل این مشکلاتی که هست چه باید کرد. چند تا پیشنهاد می‌دهد؛ یکی ایجاد یک رنسانس اسلامی است و دیگر ایجاد یک پروتستانتیسم اسلامی. همان‌طور که رنسانس در اروپا واقع شد باید رنسانس در اسلام واقع بشود؛ همان‌طور که در مذهب مسیحیت مذهب پروتستان ابداع شد، دراسلام هم یک مذهب پروتستان باید ایجاد بشود.

ایشان از پروتستان خیلی خوش‌اش می‌آمد. یک سخنرانی دارد درباره ولیعصر سلام‌الله‌علیه. به اصطلاح یک جزوه، به‌نام انتظار. مذهب اعتراض. اسمش این است. این مذهب اعتراض تجربه پروتستانتیسم است. پروتست اصلاً یعنی اعتراض. پیدایش این مذهب اصلاً به‌عنوان اعتراض به مذهب کاتولیک پیدا شد. پیشترها می‌گفتند مثلاً حکم دادگاه که صادر می‌شود و کسی اعتراض دارد پروتست می‌دهند؛ پروتست یعنی اعتراض. این مذهب اعتراض یعنی پروتستانتیسم. ایشان مدعی بود که برای کشورهای اسلامی و اسلام باید یک مذهب جدید (مذهب پروتستانتیسم) منتها با استفاده از مایه‌های شیعی می‌توان گفت و می‌شود اینها را این مایه‌ها، بگیرند و یک مذهب جدید پروتستانی را تأسیس کنند که آن آفت‌های کاتولیسیسم اسلامی، ارتدوکس و مانند اینها را مثل سنت‌گرایی نداشته باشد و امروز برای روشنفکرها قابل قبول باشد.

مرحوم آقای دانش از کسانی بود که ایشان هم علاقه‌مند بود و می‌رفت حسینیه ارشاد. با ما هم دوست بود. ایشان آمد گفت که نظرتان درباره کارهای آقای شریعتی چیست؟ یادم است در یک شبی بعد از نماز، از مدرسه فیضیه رفتیم در مسجد اعظم، که آن را تازه داشتند می‌ساختند؛ هنوز تکمیل نشده بود. شبستان‌ها ساخته شده بود ولی هنوز تکمیل نشده بود. آنجا قدم می‌زدیم؛ نشستیم آنجا و صحبت کردیم من گفتم که اگر این‌طور باشد، کارش می‌گیرد و ما هم کاری نمی‌توانیم بکنیم؛ برای اینکه شرایط اجتماعی طوری است که جوان‌ها تابع چنین شخصیتی هستند و جاذبه‌های سخنرانی و نوشته‌های ایشان هم در حدی است که تأثیر می‌گذارد روی جوان‌ها؛ مخصوصاً که عنوان اسلامی هم دارد و ضد شاه هم که هست؛ گرایش‌های سیاسی هم دارد. زمینه برای پذیرش ایشان از هر جهت فراهم است ما در مقابلش چیزی نداریم و وی کارش می‌گیرد، کاری هم نمی‌شود کرد. گفت آخر من یک وظیفه شرعی نسبت به این امور دارم. گفتم وقتی کاری نتوانیم بکنیم، در این شرایط غیر از یک نغمه جدیدی ساز کردن و بروز اختلاف چیزی نصیب نمی‌شود. اگر ما کسی داشتیم که بتواند در مقابل او سخنرانی‌هایی داشته باشد، شاید بتوانید کاری بکنید ایشان گفت که راهی به نظرت نمی‌رسد که جلوی اشتباهاتش گرفته بشود؟ گفتم نه. ایشان گفت که شریعتی گفته به من که من حاضرم با هر که شما بگویید بیایم مباحثه کنم. هر وقت هر جا شما بگویید من حاضرم. ایشان آقای طباطبایی را پیشنهاد کرد...

منظورم این است که کسانی که اجتهاد می‌کردند، می‌گفتند این بُعدی است که مربوط به نقص‌هایی در طرح مطالب دینی است و اشکال دارد. کسانی که تعریف می‌کردند، بیشتر شیفته سخنرانی‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی ایشان بودند. چیزهایی اتفاق افتاد که در هر دو جهتش هم به هرحال یک مناقشاتی برپا شد.

ایشان از زندان که آزاد شد، یک سلسله سخنرانی‌های او را آن وقت‌ها به‌صورت پاورقی در کیهان درج نمودند: بازگشت به خویشتن. در آنجا مطالبی بود که رسماً همان ناسیونالیسم شاه را ترویج می‌کرد. اصلاً اسلام را به‌عنوان حرکت عرب‌ها علیه تمدن ایرانی و فرهنگ ایرانی مطرح می‌کرد. بازگشت به خویشتن یعنی بازگشت به ایران و گوشه و کنارها قبل از اسلام. البته خیلی صریح طبعاً نمی‌توانست بیان کند ولی کارهایی که بعد از اسلام شد - از نظر وی - به ضرر ایران بود. ما باید فرهنگ ایرانی را زنده کنیم؛ فرهنگ خودمان را. اینها در زمان شاه منتشر می‌شد. بعد که عده‌ای اعتراض کردند، گفته بود من اینها را در زندان نوشته بودم؛ از من برداشتند و دادند در کیهان چاپ بکنند. کیهان آن وقت البته کیهان حالا نبود. گفته بودند چطور شما که در زندان بودید اینها را نوشتید؟ گفت من نوشتم برای اینکه مثلاً رهایم کنند و آنها از من خواسته بودند که این مطالب را بنویسم.

به هرحال چنین چیزهایی بود. من از خود ایشان چیزی نشنیدم. یک مرتبه قرار شد با ایشان مواجه شویم که آن هم نشد. شنیدم که بعضی اعتراض کردند که اینها چیست که شما نوشتید؛ اینها علیه اسلام است، توهین به اسلام است. توهین به پیغمبر و اسلام. گفت من اینها را در زندان نوشته بودم و بی‌اجازه من آنها را چاپ کردند. به هرحال در اینکه ایشان ضعف‌هایی داشت در جهت دینی، ظاهراً جای تردید نیست؛ منتها کسانی هستند که نسبت به مسائل دینی حساسیت زیادی ندارند و از این روست که خیلی اهمیت نمی‌دهند. بیشتر آن جنبه سیاسی و نفعی که برای نهضت علیه شاه داشت، روی آن تکیه می‌کنند و بقیه را ندیده می‌گیرند.

بعضی‌ها هستند که روی چیزهایی مثل مبارزه بیشتر حساسیت دارند؛ طبعاً آنها تحت‌الشعاع قرار می‌گیرند. این هم طبیعی است. حال اگر لزومی داشته باشد که آدم درباره یک شخصیتی به‌طور کامل بحث بکند، باید تمام ابعادش را بررسی کرد؛ هم نقطه‌های مثبت هم نقطه‌های منفی و البته «عیب آن جمله بگفتی هنرش نیز بگو». انحرافاتی که در مجاهدین و در بعضی گروه‌های دیگری که امروز هم کمابیش در کشور فعال هستند، آن انحرافات فکری و دینی شاید عمده‌اش از آقای دکتر شریعتی سرچشمه می‌گیرد؛ یعنی کسی که فتح باب کرد زیرسؤال بردن عقاید دینی و تشیع و ولایت امیرالمؤمنین و ثابت بودن احکام اسلامی و پیشنهاد رنسانس کرد ـ پیشنهاد پروتستانتیسم اسلامی کرد.

در همان زمانی که امام چنان حرکتی کرد و این‌همه علما زندان رفتند، شکنجه دیدند، ایشان علیه روحانیت سخنرانی و متلک می‌گفت و بدگویی می‌کرد. در آن «نامه به پدرم» خیلی چیزهای بدی نوشته بود. خواجه نصیرطوسی و مرحوم مجلسی و امثال ایشان را از بت‌پرست‌ها بدتر کرده بود و در آنجا پیشنهاد می‌کند. به پدرش می‌نویسد که دکتر مصدق اقتصاد منهای نفت را پیشنهاد کرد و موفق نشد ولی من اسلام منهای روحانیت را پیشنهاد کردم و موفق شدم! و افتخار می‌کند. امام فرمود: اسلام منهای روحانیت یعنی اسلام منهای اسلام. ایشان خودش می‌گوید من اسلام منهای روحانیت را پیشنهاد کردم و موفق شدم در این کار یا موفق می‌شوم. چنین تعبیراتی. در مقابل دکتر مصدق که اقتصاد منهای نفت را پیشنهاد کرد موفق نشد، اما من اسلام منهای روحانیت را پیشنهاد کردم و موفق شدم یا دارم موفق می‌شوم؛ امید است موفق بشوم. این راجع به روحانیت بود. به کسانی هم می‌گویند شما که مخالفت می‌کنید، به خاطر عِرق صنفی‌تان است؛ چون خودتان آخوند هستید حساسیت دارید... ولی خدا شاهد است که من فقط روی آن چیزهایی که راجع به اعتقادات اسلامی ضربه می‌زند، نسبت به آنها، حساسیت دارم اما خوب آخوند هم خوب و بد دارد؛ سیاسی‌اش هم همین‌طور.

■ زمینه این سؤال مطرح شد... در فرمایشات‌تان در خاطراتی که بعضاً منتشر شده از حضرت‌عالی نقل است که اشاره می‌فرمودید که در هیأت‌های مؤتلفه چهار نفر از روحانیون مبارز (حضرت‌عالی و حضرت آقا و جناب آقای هاشمی رفسنجانی و شهید بهشتی) در رأس وهدایتگر این جریان بودند.

نه، من نمی‌گویم من رأس بودم؛ گفتم مؤتلفه چهار جلسه داشتند که هر جلسه یکی از این چهار نفر می‌رفتند سخنرانی می‌کردند.

■ حالا این در حقیقت زمینه‌ایست برای طرح این سؤال که همین مسأله‌ای که در مورد آقای دکتر شریعتی هست، همین پرسش درباره سازمان مجاهدین خلق است و اینکه بعداً به منافقین مشهور شدند. برخی از شخصیت‌های مبارز روحانی (فکر می‌کنم که جناب آقای مسعودی خمینی هستند) در خاطراتشان مطلبی را بیان می‌کنند که نشان از یک اختلاف دیدگاه در میان همین طیف روحانیون مبارز قم، همین طیفی که ما نظرشان را خواستیم درباره آقای شریعتی، نشان از اختلاف دیدگاه درباره تعامل با سازمان مجاهدین دارند که برخی مثلاً قائل بودند که به اینها کمک بشود، برای تضعیف حکومت و برخی به‌خاطر انحرافات معتقد بودند که آنها قابل هدایت و حمایت نیستند. این مقطع را هم بفرمایید و خصوصاً نظر حضرت آقا و آن خاطره‌ای که بیان شده (چون شاهد منحصربه فردی‌ست و درباره خود حضرت‌عالی هم هست که مبنای قضاوت‌هایی بوده‌اید) اگر صلاح می‌دانید بفرمایید.

در اینجا باید دو چیز را در نظر گرفت: اولاً سازمان مجاهدین خلق یک سیری داشت... از اول این‌جور نبود؛ تحولاتی پیدا کرد تا به این صورت درآمد. نکته دوم اینکه قضاوت دیگران هم درباره آنها مختلف بود به خاطر موضع‌گیری‌های سیاسی‌شان و چون حُسن‌نظر داشتند حمایت می‌کردند. بعضی‌هایشان به خاطر معضل سیاسی مخالفت می‌کردند، بعضی‌ها به خاطر مسائل دینی. ابتدا که سازمان مجاهدین‌خلق مطرح شدند، به‌عنوان یک عده دانشگاهی مسلمان که معتقد به حرکت مسلحانه هستند شناخته شد و خیلی‌ها در این جریان مقابل مارکسیست‌ها (فداییان‌خلق) طرفدار حرکت مسلحانه بودند در مقابل آنها و یک افتخاری بود برای مسلمان‌ها. آنها می‌گفتند ماییم که حاضریم چنین و چنان بکنیم. در میان مسلمان‌ها کسی نبود؛ وجود اینها باعث این مطلب شد که بگویند نه، ما هم مسلمان‌هایی را که حاضرند ریسک بکنند داریم که حتی جانشان را به خطر می‌اندازند.

من در همین قم، در بین روحانیون - البته جوان‌ها - خیلی‌ها را می‌دیدم که افتخار می‌کردند که عاشقانه از مجاهدین‌خلق صحبت می‌کنند. در بین آنها هم البته ما می‌شنیدیم؛ تماس نزدیک با هیچ کدامشان نداشتیم افرادی بودند که هم در جلسات مرحوم آقای مطهری شرکت می‌کردند؛ مخصوصاً آن جلسه «گفتار ماه» که ایشان داشتند، ماهی یک جلسه در تهران سخنرانی بود که از اشخاص مختلفی دعوت می‌کردند و عمده‌اش از آقای مطهری بود کتاب بیست گفتار[۵] هم از آقای مطهری همان جلسات بود که چاپ شد.

■ ادامه در صفحه ۱۹